



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۸/۰۵

محمد ولی آریا

گذری بر فرازهای تاریخ مردم افغانستان پیش گفتار

قسمت دوم

شاید بحثی بدین روال که خیر را برداشت و شر را گذاشت، در ذهن این اندیشه را خلق کند که اگر اختناق سیاسی، فشار حکمرانی و یا عقب گرایی اجتماعی در تاریخ واقع نمیشد، عدالت پسندی، حریت طلبی و ترقی خواهی، یا به وقوع نمی پیوست و یا قابل تشخیص نمی بود. اگر این نظر از آنجا ریشه بگیرد که همه چیز در تضاد زاده میشود و یا همه چیز با تضاد و تقابل شناخته میشود، باید تصریح کرد که در این دیدگاه اشتباه از آنجا نشأت میکند که تناقض با تضاد مغالطه میشود. به گونه مثال، اگر پنداشته شود که چون «ضحاک» ستمگر نمی بود، «کاوۀ» آهنگر بر او نمی شورید و آن صفحه درخشان در تاریخ باستان افغانستان نقش نمی بست، و یا اگر حملات توریائی های سوار کار بر آریائی های اطراف اکسوس (آمو) نمی بود، ضرورت ایجاد شهر دولت بخدی در بلخ کهن بوجود نمی آمد و بالاخره مدنیت آریائی زاده نمیشد.

اما باید مبرهن ساخت که ستم گری و استبداد، خالق حریت طلبی نیست، بلکه نقض کننده آن است و هیچ جریان و جنبشی از نقیض خود نمی زاید، چه نقض به معنی نفی و تردید کامل است. بطور مثال اگر یک رژیم مستبد حلقه اختناق را چنان بر گلوی یک جامعه تنگ کند که مجال تنفس را از آن سلب نماید، هیچ بارقه مقاومتی نخواهد درخشید. بنا برآن احساس آزادی و رشد یا یک پدیده فطری است و یا عقلی، بدین معنی که انسان یا بر اساس غریزه و فطرت خویش آزادی دوست و حریت طلب است و یا آن که خاطره ای از آزادی را از گذشته در ذهن خویش دارد که او را بدان سوی میلان می دهد. لذا «کاوۀ» آهنگر، قیام را از ستم ضحاک نیاموخت؛ بلکه از آزادگی و رفعت گذشته ای که توسط «یما» و «فریدون» پایه گذاری شده بود، آموخت و دل به آن افق گذشته بسته بود که به پا خاست.

آنچه یک ملت و یا یک جامعه را به جنبش و خیزش به جلو امکان میدهد، تسلط یک جو نقیض جنبش و حرکت نیست؛ بلکه مجال های تاریخی ای است که مسیر جویائی و پویائی را برای جامعه انسانی هموار می کند. این مجال ها هستند که نقش حیاتی را در قیام و قوام و بالاخره رشد و تکامل جوامع انسانی بازی می کنند. در این مزرعه مجال ها است که تخم تفکر و تدبر و علم و معرفت کاشته می شود و نهال های حرکت و جهش، جوانه می زند، و بالاخره در این مجال هاست که عروج مادی و معنوی یک جامعه تجلی میکند.

بدین معنی که هر قدر یک اجتماع را از قید و بند های دست و پایگیر سیاسی و اقتصادی برهانید و هر قدر به یک جامعه انسانی مجال تحقیق و تجسس بدهید به همان پیمان، نشو و نما می کند که ضرور نیست دست و پای مردم بسته باشد، تا به فکر رهائی از بند بیفتند و زنجیر های خویش را بشکنند و همه نیروی انسانی خود را در رهائی خویش صرف کنند تا بعداً شیمه و حوصله ای برای رفتن به جلو و رشد کمال در آنها کاملاً تضعیف شده باشد. چه اگر استبداد و استعمار و حلیه گری های مزورانه حاکمیت نمی بود، باز هم همان انسان های آگاه و فداکار و متفکر می بودند و این رشد معنوی و خلاقیت و پیش تازی انسانی آنها می بود و آنها مجال های بهتر و بیشتر از آن که در پای دار نام خویش را جاودانه بنویسند، میداشتند و می توانستند جای پای عمیق تر و رهنمود های روشنتری را به تناسب یک قربانی زود فرجام بر جای گذارند. پس این آزادی است که خلاق است. آزادی از بند استعمار و استبداد و اختناق فکر و اندیشه است که مجال نظاره افق های تابان را مهیا میسازد. آنانی که توانسته اند در دام استبداد سر به شورش بزنند هم آنانی بوده اند که توانسته اند نخست زنجیرها را بشکنند و به قیام و شورش بپردازند و گرنه هیچ کسی در بند، کاری کرده نمی تواند.

اما نباید مجال های تاریخی را با سکون و فتور و یا سناتسکو مغالطه کرد، چه ایجاد یک فضای عاری از تحرک و جهش با اقدامات فریبنده حکام، برای انحراف مسیر و انسداد خیزش های اجتماعی، جز شکل دیگری از تداوم استبداد حاکمیت چیزی نیست که در حقیقت استبداد قهر آگین و سکون زهر آگین در روی یک سکه هستند، با یک تفاوت که تحکیم سکون و سکوت اجتماعی که خشم اقتدار در آن بسیار مرئی و آشکار نباشد، رندانه تر است که ملت افغانستان این سکه را با دو روی قلبی آن همیشه در کیسه خویش داشته است.

باید تأکید کرد همچنانی که هر اختناقی موجد آزادی نیست، هر مقاومت و قیامی نیز نمی تواند به تنهایی دروازه های رشد و تکامل را باز کند. چه اگر قیامی چون جرعه ای زود گذر و بدون یک نیت و هدفمندی پیش رونده، مشتعل شود و بزودی خاموش گردد، نمی تواند آن روشنائی را تداوم ببخشد و نخواهد توانست فراز های واقعی و پایدار را در تاریخ یک ملت بوجود بیاورد، فراز هائی که جامعه را به عروج و کمال مادی و معنوی بکشاند. زیرا این به پا خیزی ها بعضاً صرف در رفع یک حالت می کوشند، نه به خاطر ایجاد یک وضعیت جدید و بهتر. بخصوص که تاریخ ملت ما مملو از چنین مثال هابست که همیشه جنگ را برده است؛ اما صلح و رفعت را ندیده است، زیرا اوضاع و عوامل گوناگونی یکی دنبال دیگر بر مردم ما تحمیل شده اند که در نتیجه تاریخ سرزمین ما با سه عنوان نوشته شده است: «استبداد، استعمار، و هرج و مرج».

نمی توان نا دیده گذشت که نگارش بلندی های تاریخ در سرزمینی که مردمان آن در یک تلاطم تاریخی زیسته اند که تقلا های آنان برای بقای زندگی، بر تلاشهای آنان برای ارتقای زندگی میچربد، اگر بسیار مشکل نباشد، به هیچ صورت سهل نخواهد بود، چه موقعیت جغرافیائی - سیاسی (جیو پولتیک) مردمان این خطه از کهن زمانه ها تا امروز با عث آن بوده که هر قدر بیشتر مورد تجاوز و تعدی و ستم قرار گرفته اند به همان پیمان مقاوم تر و بیگانه ستیز تر گشته اند که این خود عامل دیگری بوده است که بیشتر و وخیم تر کوبیده شوند و خسارات و تلفات آنها عمیقتر و مزمن تر از همتا های تاریخی آنها گردد، و همان است که آن لحظات مجال انگیز که برای نشو و نما و رشد و تکامل هر ملتی ضروری است تا به تأمل و تفکر و خود سازی و بازسازی بپردازد، در تاریخ ما بسیار محدود

و کوتاه بوده است. لذا آنچه را از کمبود مجال ها در سرزمین خویش تذکار دادیم، مقصود همان لحظات انسانی ای است که قلب انسان در آن آرامش می یابد و روح او را شور و هیجان دل پذیر فرا میگیرد و تفکر و تعقل به پرواز در می آید و انسان به بالندگی می پردازد.

اما به فوریت باید افزود که این به هیچ وجه بدان معنی نیست که باید به هر که بر ما تاخته است، مجال داده می شد، که نتیجه آن جز این نمی بود که به جای یک رنج و مرگ سر فراز و آبی، به یک حقارت متداوم تاریخی تن میدادیم که در آنصورت دیگر عروج انسانی بر جای نمی ماند تا در این جا از آن حکایت کرد.

بنابر آن به کسانی که چه خودی و چه بیگانه توانسته اند سر گذشت این مردم را به دور از عصبیت های خودی و دساتیر استبداد استعماری به گونه ای به ما برسانند، باید تهنیت گفت، چون این نویسنده اکنون بیش از هر وقت دیگر درک می کند که آنها چه تلاش و زحمت در خور ستایشی را متحمل شده اند، بخصوص به مؤرخین خودی که در تحت شرایط عقب ننگه داشته شده فرهنگی و اقتصادی و تسلط عقب گرای سیاسی حاکمیت های ارتجاعی و وابسته بیگانه، با احساس مشقت و فشار چند بعدی توانسته اند حکایات تاریخ این مرز و بوم را با اکراه از تخیف شور و شمع خویش از عروج ها، و اختفای نفرت خود از سر نگرانی ها، برای ما نقل کنند، باید با قدر بی پایان نگریم، چه هر یکی که قدم در ره تاریخ نه چندان دور بر داشته اند، یا باید مراعات حکام خود پرست را می نمود و یا هر که بر شکوه انسان این سر زمین در دور دست تاریخ می نگریم، باید محتاط می بود تا افکار منجمد و تعصبات ناشی از کم دانی را مصدوم و تخریش نکند. همان است در جایی که تاریخ سر فرازی می کند، مؤرخ باید محتاط باشد که حسادت حکام و عصبیت اعیان را دامن نزند و جایی که تاریخ نزول و سقوط میکند، مؤرخ بیم ناک میگردید که ذکر سیاه کاری حکام در گذشته، سلاله بر فرمان او را، خشمگین نسازد، و همان است، تاریخ در پهنه ای که باید وجد و شور و سرفرازی خلق کند، سرد و بیروح میشود و در جایی که بانئست مناظر ناگوار را در چشم انداز آیندگان ترسیم نماید، از جرئت و نفس می افتد.

تردیدی نیست که رشد کنونی بی سابقه تکنالوژی جدید، عرصه های متضادی را در زندگی انسان عصر ما گشوده است که سرعت و وسعت انتشار آگاهی و اطلاعات، کاهش فواصل ارتباطی، تسریع و تسهیل خدمات، محصولات مرغوب این تحول جدید اند؛ اما از سوی دیگر، تشدید خلای عمیق در بین فقر و غنا چه در عرصه ملی و چه بین المللی، دستبرد های حریصانه و نامرئی بر دارائی های مردم جهان، دخالت های نامشروع در تعیین سرنوشت سیاسی ملل، تخریب و انهدام ارزش های معنوی و تردید حقوق بشری با برنامه های نظارت روانی و تبلیغاتی، تحمیل شرایط اقتصادی بخاطر تولید با کمترین مصرف، و حفظ مناطق فروش با بیشترین منفعت، که شاخص اقتصاد فرا ملیتی کنونی است، مبین آنست که ما با یک موج عظیم مواجه هستیم که اگر با معرفت امروزی و متانت انسانی و استقامت مسیر در آن شنا نه کنیم و بدون آگاهی به رموز این موج و بدون جرئت و ایمان و بدون اتکاء به نفس، خود را به این دریا بیندازیم جز آن که در قعر آن فرو رویم چاره ای نخواهیم داشت. لذا باید به ارزش ها و مقدسات و افتخارات انسانی خویش چنگ زد و آنها را از زیر گرد و غبار عصبیت ها و حسادت ها و تحقیرهای طراحی شده، بیرون کشید. زیرا این ها ستون های استواری هستند که ملت ها در اتکاء به آن ها به پا می ایستند و در حرکت به جلو استقامت می یابند. ما امروز بیشتر از هر زمانی به آگاهی از جایگاه تاریخی و لحظات بلند انسانی خود برای ثبات

هویت و تکامل شخصیت در جهت ارتقای دانش و معرفت خویش ضرورت داریم، زیرا شُست و شوهای فرهنگی که امروز بیشتر و دقیقاً حساب شده تر سیل آسا بر ملل جهان سرازیر شده است، میکوشد ملل عقب نگه داشته شده را از اعتلای هویت و علوی شخصیت و مقدسات شان تهی کند و باد های حرص جهانگیری اقتصادی، ریشه های شان را از زمین برکند. چه سیر تند اقتصاد فرامیلتی و تسلط اقتصاد جهانی، امروز بیشتر از هر زمانی در تاریخ جهان در صدد است انسان را از خود بیگانه کند و او را منقاد و متیقن سازد که معیار های بلند انسانی در برابر حرص فرا گیر، در حال فرو لغزیدن است و همه معیار ها را زر و زور تعیین می کند و هیچ کسی را در برابر آن یارای مقاومت و ایستادگی نیست. لذا باید همه، تن به این موج شوم دهند و همه در این دریای خروشنده گل آلود شنا کنند و با این لجن، خوی گیرند و تعفن ضد انسانی آنرا تحمل نمایند و بانیست هر لقمه زهر آگینی که به آنها داده می شود فرو برند و هر بی آزر می پروائی را که آزمندان اقتصاد جهانی با زور و زر و نیرنگ بر اریکه سرنوشت شان نصب می کنند اطاعت نمایند، زیرا به آنها حالی کرده اند و به همه جهان فقیر تلقین نموده اند که تا کسی حلقه بندگی جهانخواران اقتصادی را به گردن نداشته باشد نمی تواند صرف به نیروی مردم خویش و با ایمان به خدای خویش و با ادراک وجدان خویش و با آگاهی سیاسی و معرفت انسانی خویش، نقشی را در بهروزی و بهبودی مردم خویش ایفا کند؛ اما عملاً می بینیم که مللی که صد ها و یا ده ها سال زنجیر استعمار را بر دست و پای خود داشته اند جز آن که جاده های شان در زیر پاشنه نیرو های نظامیان استعمار با سلاح های عصری کوبیده شد و مردمان شان با گلوله های استعمار صنعتی به خاک غلتیدند و کشور های شان با وسایل حمل و نقل عصری برای تصرف محصولات طبیعی و انسانی در دست استعمار بهم وصل شده بود، هیچ بهره ای از آن نمایشات علم و تکنالوژی نبردند تا آن که زنجیر ها را خود بر پای خویش شکستند و امروز توانسته اند خود سیمای ملل صنعتی و تکنولوژیک را بنمایش گذارند. به همین سان مللی که امروز جاده های آن با قشون استعمار نوین کوبیده میشود و یا اریکه های حاکمیت آن با تزویر های گوناگونی به اجبران و فرستادگان مکار سپرده میشود، به مردمان آن وعده صلح و امنیت، بیشتر از غذا داده میشود و منادیان صلح جنگ افروز که خود هم کوزه صلح و امنیت را رنگ میکنند و خود کوزه گران جنگ و سازندگان سلاح اند و خود تاجران ترور اند که کیسه های دهشت افگنان را مملو از اسعار گران خویش میسازند و بالاخره خود فروشندگان کوزه اند که در بدل آن هست و بود ملت هارا در همدستی گماشتگان رنگارنگ، قبضه میکنند. این مسیر سرنوشت کنونی جهانی است که مردمان آن از ریشه کنده شده اند.

باید خاطر نشان کرد که در گذار بر فراز های تاریخ مردم افغانستان، نا گذیر هستیم از جایی آغاز کنیم که اسناد و مدارک دست داشته به ما امکان و اجازه میدهد و این الزام باعث می گردد که نخست به اوضاع و مدارکی بپردازیم که می تواند بر گذشته شهادت دهند تا با اطلاع از احوال مستند، جای پای گذشته را دنبال نمائیم که در این مسیر نخست از قدیم ترین اثر فکری و مذهبی آریائی ها یعنی « ریگ ویدا » و « اوستا » آغاز می کنیم تا نشانه های مدنیت « پیش دادی » بلخ را از خلال این دو منظومه کهن دریابیم و بعداً به آن بپردازیم .

ادامه دارد

